

نیروی اجتماعی و تأثیر آن بر شرایط پس از پیروزی در انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران

مصطفی ملکوتیان*

وحیده احمدی**

چکیده

نیروی اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران یکی از پایه‌های اصلی ثبات و تداوم نظام انقلابی بوده است. اصالت و هویت مذهبی، رهبری وحدت‌بخش و وحدت رهبری انقلاب و جامعیت آرمان انقلابی از دلایل اصلی این امر است. این تأثیر، زمانی به صورت مشخص تر می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد که در جایگاه مقایسه با نیروی اجتماعی درگیر در یک انقلاب دیگر مانند انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه واقع شود؛ زیرا در مقابل ثبات قابل توجه نظام جمهوری اسلامی، انقلاب فرانسه نتوانست پس از پیروزی به ثبات و تحکیم برسد و منازعه گروه‌ها تا دهه‌ها ادامه یافت.

واژگان کلیدی

نیروی اجتماعی، قدرت سیاسی، انقلاب اسلامی ایران، انقلاب فرانسه، اصالت، هویت، آرمان انقلابی، جامعیت.

*. دانشیار دانشگاه تهران. malakootian@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران. ahmadi.vahide@gmail.com

تاریخ تأیید: ۸۹/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۲۹

مقدمه

پدیده انقلاب به‌عنوان بزرگ‌ترین تحول سیاسی - اجتماعی در تمامی عصرها تأمل‌برانگیز بوده است. از نیمه قرن ۱۸ میلادی بر تعداد وقوع انقلاب‌ها افزوده شد و همراه با افزایش رشد علمی در دانش‌های مختلف، بررسی ابعاد و بستر این حرکات‌ها اهمیت وافری یافت.

در هر انقلابی دو نیرو در مقابل هم قرار می‌گیرند: نیروی اجتماعی و قدرت سیاسی. نیروی اجتماعی شامل رهبری انقلاب به‌همراه افراد، طبقات و قشرهایی است که بر مبنای اهداف خود در مقابل قدرت سیاسی، یعنی مجموعه عناصر حامی حکومت صف‌آرایی و از حرکت، حمایت می‌کنند.

از سویی پیروزی یا شکست یک جنبش، تاکنون بارها مورد بررسی محققان قرار گرفته است. می‌توان گفت یکی از دلایل مهم در این مسئله به‌نقش نیروی اجتماعی شرکت‌کننده در حرکت برمی‌گردد. اینکه نیروی اجتماعی در چه شرایطی می‌تواند منجر به تسریع یا کندی روند جنبش شده و یا تحولات بعد از پیروزی و ثبات و بی‌ثباتی نظام انقلابی را تحت تأثیر قرار دهد، حائز اهمیت است.

این امر از این لحاظ نیز قابل توجه است که برخی کشمکش‌های سیاسی بدون آنکه نتیجه‌ای دربر داشته باشند، حالت فرسایشی پیدا کرده و نه‌تنها انسان‌های زیادی را قربانی خود می‌کنند، بلکه گذر زمان نیز این حرکات‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که حفظ وضع موجود ارجحیت می‌یابد.

نقش نیروی اجتماعی، نه‌تنها در برهه زمانی قبل از پیروزی بسیار تعیین‌کننده است، بلکه پس از پیروزی نیز می‌تواند یکی از عوامل اصلی جهت‌دهی انقلاب باشد. به‌عنوان نمونه در انقلاب اسلامی ایران سرعت پیروزی به‌حدی بود که حتی برای خود انقلابیان، پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره بود. از سوی دیگر پس از پیروزی انقلاب نیز تنها نیروهای مذهبی توانستند تمام اقشار و گروه‌ها را منسجم کنند. این امر به‌حدی بود که در حوادث و رویدادهای پس از انقلاب، یعنی مخالفت و اعتراض بعضی از گروهک‌ها و جناح‌ها

نسبت به سیاست‌های حکومت انقلابی، نیروی اجتماعی به صورت خودجوش در مقابل آنها ایستاده و بر مشروعیت کامل جناح پیروز صحنه گذارد.

می‌توان گفت نیروی اجتماعی در این برهه یکی از پایه‌های اصلی ثبات و تداوم نظام انقلابی شده است. به گونه‌ای که با پشتوانه آن، آرمان و اندیشه انقلابی موجب انقلاب با رأی قاطع اکثریت به پیروزی رسید و نیروهای اجتماعی جذب هیچ‌گونه تأویل و تعبیر دیگری از انقلاب نشده و تفاسیر دیگر را به رسمیت نشناختند.

این تأثیر، زمانی می‌تواند به صورت مشخص‌تر مورد بررسی قرار گیرد که در جایگاه مقایسه با نیروی اجتماعی درگیر در یک انقلاب دیگر واقع شود. نیروی اجتماعی در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه می‌تواند مثال مطلوبی برای این بررسی تطبیقی باشد؛ زیرا در مقابل ثبات و تحکیم آرمان انقلابی در انقلاب اسلامی ایران، انقلاب فرانسه نتوانست پس از پیروزی به ثبات و تحکیم برسد و منازعه گروه‌ها همچنان ادامه یافت. فرانسه از سال ۱۷۸۹ تا دهه‌ها پس از آن، درگیر کشمکش‌های مختلف بود که حکومت کشور را دائماً تغییر می‌داد. در حالی که انقلاب اسلامی ایران به زودی نه تنها از مرز ثبات گذشت، بلکه نتوانست انقلاب دوم خود را نیز پشت سر بگذارد.

در اواسط دهه ۱۹۸۰ و آن‌هنگام که نظام جمهوری اسلامی به لحاظ وخامت اوضاع اقتصادی، آماج انتقادات شدید قرار گرفته بود، امام خمینی + اعلام داشت که مردم ایران برای به دست آوردن هندوانه، انقلاب نکرده‌اند. اشاره نمادین به هندوانه هر چند که شاید به ظاهر بی‌معنی به نظر برسد، اما بر دیدگاه ایشان مبنی بر مردود بودن مالکیت مادی و رفاه به عنوان اساس انقلاب اسلامی تأکید داشت. وی آرمانی ارزشمندتر از مقوله‌های مادی در سر داشت که همانا ایجاد یک جامعه اسلامی و ساختن فردی مسلمان از نو، با رسالتی جدید بود. (میلانی، ۱۳۸۱: ۳۵۸)

باید توجه داشت که تحلیل انقلاب فرانسه در گذشته بیشتر در بستر مارکسیستی بوده و این تفسیر، غالب‌ترین پارادایم در بررسی این انقلاب بوده است. این تفسیر، انقلاب فرانسه را به مانند جرقه نیروهای طبقاتی می‌بیند که یک انتقال و گذار را در

اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ به وجود آورد. این روش در چارچوب تحلیلی «تفسیر اجتماعی» قرار دارد که به مفاهیم تئوری مارکسیستی یعنی شرایط و نتایج جنگ طبقاتی و تحول شیوه‌های تولید ارتباط می‌یابد. از اوایل سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۰ این نگرش در تفسیر و توضیح انقلاب فرانسه غالب بود و در کارهای انجام‌شده این سده، یعنی در کارهای آلبرت ماتیز، جرج لفیور، آلبرت سوپول و جرج رود به‌روشنی پیداست. (Betros, 1999: 53)

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، افرادی مانند «آلفرد کوبن» و «فورت» به‌چالش‌طلبیدن این چارچوب تحلیلی را آغاز کردند. فرانسوا فورت، تفسیر سنتی مارکسیستی در مورد انقلاب فرانسه را به‌چالش کشید و به‌جای این تفسیر، نقش عقیده، زبان و قدرت را در به‌جلو راندن انقلاب مورد توجه قرار داد.

تحقیقات شروع شد تا نشان دهد که این ایده اشتباه است که بورژوازی در ۱۷۸۹ با طبقه حاکم فئودال روبه‌رو شد و آن را شکست داد. فورت در مقاله «انقلاب فرانسه تمام شده است» بر این اعتقاد است که دیگر زمان برای بحث و جدل تمام شده است. (Ibid: 54)

از نظر فورت، تفسیر سنتی مارکسیستی در بررسی‌های تاریخی مانند بررسی «آلبر سوپول» متجلی شده است. سوپول، طبقه‌بندی جامعه‌شناختی گسترده‌ای را برای تحلیل تاریخی جزئی‌تر خود انتخاب کرده است. وی جامعه فرانسه قبل از انقلاب را به‌نجبا، بورژوازی، دهقانان و طبقات پایین‌شهری تقسیم‌بندی کرده است. (Ibid: 55)

فورت، کار خود را با تحقیق بر نمادهای ذهنی در جامعه قبل از انقلاب شروع کرد و به‌این نتیجه رسید که شروع انقلاب گواه بر سقوط یک جهان - زیست و به‌وجود آمدن یک جهان - زیست جدید است؛ یعنی لحظه‌ای که مردم، خود را قادر دیدند تا جامعه و اجتماع را در یک تصویر منطبق بر ایده‌آل‌ها و آرزوهایشان، از نو قالب‌بندی کنند. جامعه می‌بایست خود را دوباره تجدید ساخت کند و برای این کار بایستی ابتدا بر مفاهیم و اصولی متفق و موافق می‌شد. این امر با تعریف فورت از سیاست به‌عنوان «زبان مشترک و در عین حال متناقض بحث و عمل پیرامون مفاهیم اصلی قدرت» شروع شد. تحلیل

وی در نهایت بر اهمیت زبان، قدرت و مباحثه اتکا کرد. (Ibid: 56)

فورت، انقلاب را بهمانند رویدادهای تسریع‌کننده، تحلیل کرد که انرژی پویایش را تنها می‌توان در یک شرایط فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی توضیح داد. به عبارتی نکته اصلی، به‌دست آوردن پایه منطقی برای ذهنیت انقلابی است که این امر با آزمودن و بررسی افعال و بحث‌های بازیگران و توالی جنگ میان گروه‌ها و رویدادها که تاریخدانان، «وقایع» می‌نامند به‌دست می‌آید. در نتیجه او نوشت:

تاریخ هر انقلابی نباید صرفاً با چگونگی جریانات و تنگناهای سیاسی متوالی توضیح داده شود، بلکه به‌ویژه باید روش و طریقه‌ای که آن شرایط طراحی می‌شود، آماده می‌شود، منظم می‌شود و در جهان نمادین انقلاب و در جنگ‌های قدرت نیروها به‌کار گرفته می‌شود نیز مورد توجه قرار گیرد. (Ibid: 57)

در نتیجه، رابطه زبان و قدرت، کانون تفسیر فورت از انقلاب بود. در این مقاله، بدون اینکه تعهدی به‌تمام مفاد نظریه‌های گفتمان داشته باشیم، از این نکته که نظام معنایی جامعه نقشی تعیین‌کننده در تحولات دارد، می‌توان بهره گرفت. قابل ذکر است که نظریه‌های گفتمان، به‌دلیل نسبی‌گرایی و سیال و گذرا دانستن گفتمان‌ها و عدم اعتقاد به‌اصول قطعی علمی، شدیداً مورد انتقاد واقع شده‌اند. (ملکوتیان، ۱۳۸۷: ۱۰۰ - ۹۸)

آنچه این نگارش به‌دنبال پاسخ آن است، وجود یا عدم وجود انسجام ذهنی در نیروی اجتماعی دو انقلاب فرانسه و ایران و نتایج آن است.

به‌عبارت دیگر، سؤال این پژوهش این گونه مطرح می‌شود:

هویت ذهنی نیروی اجتماعی در انقلاب‌های ایران و فرانسه (از نظر وجود یا عدم وجود انسجام فکری) به چه شکلی بوده و این امر چه نقشی در تحولات پس از پیروزی انقلاب داشته است؟

در پاسخ به این سؤال، فرضیه تحقیق بر این اعتقاد است که:

هویت ذهنی منسجم نیروی اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران ناشی از اصالت آرمان مذهبی، قدرت وحدت بخشی و وحدت رهبری و جامعیت آرمان انقلابی منجر به ثبات پس از پیروزی شد. اما هویت ذهنی نامنجم نیروی اجتماعی در انقلاب فرانسه، به علت فقدان موارد مذکور، نتوانست در جهت ثبات نظام انقلابی حرکت نماید و فرانسه را وارد دورانی طولانی از بی ثباتی کرد.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری هویت ذهنی نیروی اجتماعی

بر مبنای فرضیه این پژوهش، شکل‌گیری هویت ذهنی در دو انقلاب مورد نظر را در سه مفهوم نامبرده پی‌گیری می‌کنیم.

الف) اصالت هویت در نیروی اجتماعی دو انقلاب

۱. اصالت هویت در نیروی اجتماعی انقلاب اسلامی ایران

می‌توان گفت هر ملتی در آن لحظه که وحدت جدید خود را بنیان می‌نهد و لحظه‌ای که این وحدت به خطر می‌افتد، در جستجوی عاملی برمی‌آید تا افراد خود را آسان‌تر متحد و وجود خود را توجیه و به‌دیگران اثبات کند؛ اینکه چرا وجود دارد، چگونه متحد شده است و چگونه این وجود و اتحاد تداوم می‌یابد، در این منظر و افق است که «هویت»، عناصر اصلی خود را بازشناخته و تشخیص و آگاهی خود را در قبال دیگری متمایز و شفاف می‌سازد. (نجفی، ۱۳۸۴: ۳۸)

نیروی اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران با اندیشه، تفکر و ذهنیتی روبه‌رو بود که قرن‌های متمادی با آن خو گرفته بود. زندگی‌اش در این چارچوب هویتی، معنی پیدا می‌کرد و از نظر احساسی با آن آمیخته شده بود. می‌توان گفت آنچه ایدئولوژی و ذهنیت فراگیر انقلاب را تشکیل می‌داد از اصالتی عمیق، قوی و مدید برخوردار بود، به‌گونه‌ای که برای درک آن نیازی به‌مفسر نبود. به‌عبارتی این هویت ذهنی تأسیس نشده بود، بلکه بستر هویت ایرانیان در آن ریشه داشت. این امر به‌این نتیجه ختم می‌شود که انقلابیان با یک روح مشترک در جستجوی یک راه و هدف بودند.

در درک گفتمان هویتی این دوره، توجه به معنای ویژه‌ای که اسلام و فرهنگ به‌عنوان اجزا و عناصر هویت ایرانی پیدا می‌کند، بسیار اهمیت دارد. (کچوییان، ۱۳۸۴: ۱۲۴)

باید یادآوری کرد، خویشتنی که نیروی اجتماعی درگیر در انقلاب به‌دنبال آن بود یک خویشتن زنده و پویا بود که آنها خواهان ساختن آن بودند. این خویشتن، قادر بود یک انقلاب را هدایت کند و جامعه‌ای را بسازد.

اساساً یک نهضت عمیق فکری - اجتماعی از انبوه ذخایر معنوی و فرهنگیش تغذیه می‌کند و می‌دانیم که اسلام از این جهت، بی‌نهایت قوی و غنی است. اسلام، نه تنها به‌عنوان مجموعه عناصری که فرهنگ و ایمان نام دارد بسیار غنی است، بلکه عناصر سازنده انقلابی و پیکارجویی که ایدئولوژی اسلام و تاریخ اسلام را شکل داده‌اند، کاملاً بدان حالت استثنایی می‌دهند و آن‌را از همه فرهنگ‌ها و مذهب‌های دیگر تاریخ ممتاز می‌کنند. (شریعتی، ۱۳۶۱: ۲۳۴)

حس تکاملی نیروها زمانی بیشتر قابل درک می‌شود که آن‌را در متن هویتی در نظر بگیریم که سالیان دراز مورد استناد آنها بوده است. مثلاً قیام عاشورا به‌عنوان سمبل قیام علیه ستمگر و نماد شهادت و سعادت در این چارچوب بوده است. در نتیجه، مشارکت در انقلاب نوعی قیام عاشورا را تداعی می‌کرد که تأثیر آن برای نیروهای مشارکت‌کننده، ایجاد حس رضایت از موجودیت خویشتن بود. (عشقی، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

در واقع از اوایل دهه ۳۰ به‌بعد، دیگر نام و اثری از جریان‌های غیرمذهبی نیست. دوره، دوره احیای اسلام بود و الگوی مسلط، اندیشه‌های مذهبی بودند. به‌نظر می‌رسد موج گسترده احیای اسلام و پناه‌بردن به‌اندیشه حکومت اسلامی، واکنش مدافعان و حافظان تمامیت دین در مقابل علمانیت و پیشروی ایدئولوژی‌های عرفی لیبرال و تجاوز بیگانگان غربی بود. (معین‌الدینی و شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۰۲)

تعدادی از اندیشمندان غربی نیز به‌عنوان محرک نیروهای اجتماعی اذعان کرده‌اند و یکی از دلایل مهم این امر را اصالت این عامل هویتی در طول سده‌ها دانسته‌اند. «فوکو» در این باره می‌نویسد:

کجا باید پناهگاهی جست؟ چگونه می‌توان خود را بازیافت؟ جز در آن اسلامی که قرن‌هاست با دقت تمام زندگی روزانه، پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی ایرانیان را تنظیم کرده است. (عشقی، ۱۳۷۹: ۲۷)

فوکو به مکتب اسلام، به عنوان عنصری که به انقلابیان، نیروی مقاومت‌ناپذیری مقابل رژیم شاه بخشیده است، می‌نگرد.

باید در نظر داشت که این عامل هویت‌دهنده در یک سازمان منسجم نیز قرار گرفته بود. روحانیت بین مردم زندگی می‌کرد و ارتباط نزدیکی با آنان داشت و در نتیجه از احساسات عامه مردم اطلاع بیشتری داشت. مسجد، جزء با اهمیت زندگی عامه مردم و بازار بود و بازار هم جایگاه عادی عامه بود. وقتی روحانیت با حاکمیت مخالفت می‌کرد، عقیده آنها برای مردم بسیار با اهمیت بود. همچنین سیستم روحانیت با تارهای ارتباطی مساجد می‌توانست با همه لایه‌های مردم روبه‌رو شود. (Graham, 1978: 22)

۲. اصالت هویت در نیروی اجتماعی انقلاب فرانسه

برخلاف انقلاب اسلامی ایران که هدفش بازگشت به خویشتن بود، انقلابیان فرانسه بر آن شدند تا به گفته خود، جامعه و جهان را از نو بسازند. آنها درصدد نابودی هر آنچه از گذشته برجای مانده بود برآمدند.

یکی از آسیب‌های انقلاب فرانسه که «ادموند برک» مطرح می‌کند، پرهزینه‌بودن این انقلاب است؛ زیرا به مثابه یک پروژه رادیکال، بر آن بود که همه چیز را از صفر شروع کند. (غنی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۴۳)

«آلکسی دوتو کوپل» در این باره می‌نویسد:

هیچ ملتی نبوده است که مانند فرانسویان سال ۱۷۸۹ مصمم شده باشد تا از گذشته‌اش ببرد و خط زندگی‌اش را از هم بگسلد و چنان شکافی میان آنچه که بوده و آنچه که می‌خواست باشد بیافریند که با هیچ تدبیری نتوان آن را پر کرد. اما من پیوسته چنین احساس کرده‌ام که آنها در این کوشش شگفتشان، بسیار کمتر از آنچه که معمولاً در کشورهای دیگر پنداشته

نیروی اجتماعی و تأثیر آن بر شرایط پس از پیروزی... □ ۱۹

می‌شود و همچنین بسی کمتر از آنچه خودشان در آغاز باور داشته بودند، موفق گشتند. (دوتوکویل، ۱۳۶۹: ۶ - ۲)

برک در کتاب «تأملات»، می‌نویسد:

ما در انگلستان از خدا می‌ترسیم، با ترس آمیخته با احترام به پادشاهان نگاه می‌کنیم، به پارلمان نگاهی همدلانه داریم، در برابر قضات احساس تکلیف می‌کنیم، روحانیون را تکریم و تعظیم می‌کنیم و ... (شاگرم، ۱۳۸۹: ۴۵)

از نظر برک «همه چیزهای خوبی» که این سلوک منتقل می‌کند، مبتنی بر دو اصل «روحیه آقامنشی» و «روحیه دینی» است. به اعتقاد او، این دو، اصولی هستند که انقلابیان آنها را بر نمی‌تابند. او می‌دید که انقلاب فرانسه و مدافعان این انقلاب، چه در فرانسه و چه در انگلستان به نحوی خطرناک و نامعقول، این اصول، دستاوردها و تعهدات را تهدید می‌کنند. (همان)

از نظر برک، فرانسه در زمانی که اقتدار دولت و باورهای دینی مردم سست و بی‌اعتنایی به مبانی اخلاقی بیشتر می‌شد، تباهی‌هایی را که تنها در میان طبقات ممتاز به چشم می‌خورد، «همچون امتیاز یا مصلحتی ناشناخته» به دیگر اصناف مردم سرایت داد. (همان: ۴۱)

البته دوتوکویل مبارزه علیه دین در انقلاب فرانسه را خالی از عمق می‌بیند و بر این ادعاست که این امر در نهاد نیروهای اجتماعی درگیر انقلاب جایی نداشته و به محض پایان یافتن جو انقلاب، جذابیت خود را از دست داده است:

امروزه به آسانی می‌توان دریافت که مبارزه علیه انواع گوناگون دین برای انقلاب فرانسه یک پدیده تصادفی جذاب ولی گذرا بود و احساس ضددینی آن، چیزی جز یک واکنش ناپایدار علیه ایدئولوژی‌ها، عواطف و رویدادهای مسبب انقلاب نبود و به هیچ روی یکی از برنامه‌های اساسی انقلاب فرانسه به‌شمار نمی‌آمد.

مفاهیم فلسفی سده هجدهم را به درستی به‌عنوان یکی از علت‌های اصلی

انقلاب فرانسه قلمداد کرده‌اند و جای انکار نیست که فیلسوفان سده هجدهم در بنیاد، ضددین بودند ... آنها علیه روحانیت، سلسله مراتب، نهادها و جزم‌های کلیسایی، داد سخن می‌دادند و می‌کوشیدند که به قلب دیانت مسیحی حمله برند و بنیادهای اعتقاد مسیحی را سست سازند. این بخش از فلسفه سده هجدهم چون بخشی از شرایط را نابود کرد، به محض از میان رفتن آن شرایط، جاذبه‌اش را نیز از دست داد. می‌توان گفت که در پیروزی‌اش تحلیل رفت.

مسیحیت نه به‌عنوان یک ایمان دینی، بلکه بیشتر به‌عنوان یک نهاد سیاسی برانگیزاننده این حملات شدید بود. کلیسا به‌خاطر آنکه کشیشان، مالک مستغلات، ارباب و تیولدار و عشریه‌بگیر گشته بودند و در امور دنیوی نقش برجسته‌ای را به‌عهده گرفته بودند، مورد نفرت قرار گرفته بود و این بیزاری نه برای آن بود که در دنیای نوینی که داشت ساخته می‌شد کلیسا جایی نداشت، بلکه به‌دلیل آنکه در دنیای کهنه‌ای که در آستانه نابودی بود، کلیسا نیرومندترین و ممتازترین مقام را در اختیار داشت. (دوتوکویل، ۱۳۶۹: ۳۱)

در عین حال، به‌نظر دوتوکویل، حملات روشنفکران به‌مذهب در این زمان آثار بسیار مخربی به‌جای نهاد و خود را در بی‌رحمی شدید انقلابی‌های فرانسوی در زمان‌های پس از پیروزی نشان داد.

زمانی که ایدئولوژی انقلاب نتوانست در فرانسه مسیر درست را برای نیروهای انقلابی تعیین کند، همه در یک نوع سردرگمی قرار گرفتند. به‌عبارت دیگر، نیروی اجتماعی نمی‌توانست خواسته‌های اساسی انقلاب را پیش برده و عملاً تصمیم‌های آنی و بدون پایه گروه‌های مختلفی که هر کدام برای مدت کوتاهی بنا بر مقتضیات، سرکرده می‌شدند، انقلاب را هدایت می‌کرد. اما یکی از نمایندگان پارلمان فرانسه به‌نام «گامبون» وضع را این‌چنین تشبیه کرد که «مثل اینکه انسان در یک جزیره ناشناس قدم گذاشته باشد و با کشتی‌ای که به‌این جزیره آمده است، سوخته و آتش گرفته باشد». (وول، ۱۳۷۸: ۵۱)

اگرچه نیروی اجتماعی که در انقلاب فرانسه شرکت کرد به‌دنبال این بود که مفهوم جدیدی از دنیا و زیستن براساس آنچه در ایدئولوژی برابری و برادری آمده بود را به‌دست

آورد، اما آنچه ابهام داشت، پایه‌ها و اصولی بود که باید مبتنی بر آن، به این ایدئولوژی جامعه عمل پوشانده می‌شد. در واقع، زیربنای آنچه انقلابیان فرانسه به دنبال آن بودند هنوز ناشناخته بود. بنابراین آنها به دنبال چیزی بودند که نه بنیان محکمی داشت و نه هیچ مصداق بارزی در عرصه واقعیت. این گونه بود که اعمال آنها جنبه تخریبی یافته بود. همچنان که «فرو» گفته است، زمانی که «رشته‌های ابریشمین» عادت و سنت و رعایت قانون گسیخته می‌شوند، انسان‌های جامعه را باید از راه «زنجیرهای آهنین» دیکتاتوری به هم پیوند داد. (بریتون، ۱۳۶۳: ۲۴۳)

دلیل فقدان اصالت در سنت‌شکنی‌های انقلاب فرانسه را می‌توان در زودگذر بودن و بازگشت آنها به صورت اولیه خود دانست. آشتی ترمیدورها و کلیسای کهن در فرانسه چنان باشتاب پیش رفت که هنوز یک دهه از جنبش ضدمسیحی عصر وحشت نگذشته بود که ناپلئون توانست توافقنامه‌ای با پاپ امضا کند که بر حسب آن، کاتولیسیسم رومی به‌عنوان کلیسای دولتی فرانسه، دوباره رسماً مستقر شود. (همان: ۲۵۴)

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که آرمان‌های انقلابی فرانسه نه‌اصالتی فرهنگی داشت و نه‌توانست به‌گونه‌ای متحد در ذهن افراد وارد شود. فرانسویان، شعار آزادی و برابری که اکنون نیز بر سر در ساختمان‌های دولتی نقش بسته است را سر می‌دادند، اما برداشت‌های بسیار بی‌مبنا و ناهمگونی از آن داشتند. (سیار، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که برخلاف انقلاب اسلامی ایران که در آن بازگشت به‌خویشتن یک اصل مبنایی است و این امر در ثبات آن، پس از پیروزی نقش مهمی داشته است، در انقلاب فرانسه به‌دلیل تلاش‌ها و نوشته‌های فیلسوفان، دوری از خویشتن تاریخی، هدف بود و انقلاب از اصالت دور شد و مسیر بی‌ثباتی‌های پیاپی را در پیش گرفت.

ب) قدرت وحدت‌بخشی و وحدت رهبری در دو انقلاب

۱. قدرت وحدت‌بخشی و وحدت رهبری در انقلاب اسلامی ایران

بسیج انقلابی نیازمند رهبری است. رهبران، اهداف جنبش را روشن می‌کنند، درباره شیوه برخورد با حکومت تصمیم می‌گیرند، وضع موجود را بر اساس ایدئولوژی بسیج تحلیل

می‌کنند، تصویری از جامعه ایدئال مورد نظر خود ترسیم می‌کنند و هواداران خود را متقاعد می‌کنند که جنبش پیروز خواهد شد. بدون رهبری، نارضایتی اجتماعی تنها می‌تواند به شورش بینجامد. شورش‌ها غالباً فاقد رهبری دائمی هستند. مهم‌ترین وظیفه رهبری، ایجاد یگانگی و سازماندهی است. تروتسکی گفته است:

بدون سازمان رهبری کننده، انرژی توده‌ها مانند بخاری که در جعبه پیستون نگه‌داشته نشده باشد، پراکنده می‌گردد. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۸۸)

امام خمینی + به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی ایران، از یک سو رهبر انقلابی بودند که به‌دعوت توده‌های مظلوم و نخبگان سلیم‌النفس برای برپایی حکومت اسلامی به‌پاخواستند و از دیگر سو با تهذیب نفسانی، مدیریت اسلامی و برخورد عقلانی و قاطع خویش با مسایل جهان معاصر، تبدیل به‌الگویی آرمانی در حد و اندازه فهم انسان معاصر شدند. لذا ملت ایران توانست آنچه را که با ایمان دریافته بود، در عمل امام تجربه کند. این خصلت، امام را به‌مفهومی بیش از یک رهبر ارتقا داد. (افتخاری، ۱۳۸۲: ۲۲۳)

امام خمینی + نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای را در انقلاب ایفا کرد و با ارائه گزینه‌ای روشن و استوار در برابر شاه، هشیارانه نیروهای ناهمگن اجتماعی - از جمله نیروهای چپ، کارگران و طبقه‌های متوسط مذهبی، یعنی ائتلاف دینی - را زیر چتر رهبری خود گرد آورد. (فوران، ۱۳۸۳: ۵۷۴)

امام در تقریر گفتمان خود از «کلمات نهایی» بهره می‌جست که ریشه در میراث معرفت‌شناختی و روشنفکری غرب نداشت. به‌تعبیر زبیدا،^۱ امام به‌گونه‌ای می‌نوشت که گویا اساساً اندیشه غرب وجود ندارد. در اندیشه سیاسی و اجتماعی او، همواره این «کلمات رقیق» بودند که به «کلمات غلیظ» معنا می‌بخشیدند. سیاست کنش و واکنش، ناظر بر منفعت و نتیجه از منظر وی مجالی برای تأمل و تعمق نداشت. در ولایت اندیشه خود، لزومی بر هم‌نشین کردن دقایق آن با رویکردهای دموکراتیک، لیبرالیستی و یا

1. Zubaida.

سوسیالیستی نمی‌دید. اصراری بر «مدرن» کردن تعریف و تصور نظام اندیشگی خود نداشت. برسیاق پوزش‌طلبان،^۱ یافته‌های معرفت‌شناختی بدیع دیگران را از آن خود نمی‌دانست و بر طریق اختلاط‌گرایان،^۲ تلاش خود را مصروف در انداختن گفتمانی پیوندی بین اسلام و مدرنیته و غرب نمی‌کرد. نه تحجر را می‌پسندید و نه درتجدد، شأنیت و منزلتی را جستجو می‌کرد. (تاجیک، ۱۳۷۶: ۹۳)

یکی از جنبه‌های مهم در گفتمان امام خمینی + به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی ایران، فضای وحدت‌بخش و گردآورندگی کلام ایشان در رابطه با نیروهای اجتماعی بود. نفوذ کلام امام در لایه‌های اجتماعی توده‌های مردم و نیروهای در حال مبارزه با شاه، از آزادی‌خواهان گرفته تا نیروهای چپی و حتی نیروهای خنثی، نشان از مرزهای گسترده کلام ایشان داشت. این امر موجب شد تا همه نیروهای اجتماعی به‌دور کانون رهبر انقلاب جمع شده و از کلام و عمل و اندیشه و تصمیم ایشان، مبارزه را دنبال کنند. با نگاهی به مصاحبه‌ها و پیام‌های امام که به‌صورت نوار و اعلامیه به‌نیروهای اجتماعی می‌رسید و آنها را در معرض اندیشه ایشان قرار می‌داده، می‌توان گفت‌مان وحدت‌بخش و گردآورنده امام را پی‌گیری کرد. حتی ابهاماتی که در مورد دیدگاه ایشان مطرح می‌شد به‌خوبی از جانب امام پاسخ داده شده است. مثلاً وقتی به‌امام خمینی + می‌گویند که شاه، ایشان را به‌گذشته‌گرایی و مخالفت با تمدن متهم می‌کند، چنین پاسخ می‌دهد:

این خود شاه است که عین مخالفت با تمدن است و گذشته‌گراست. مدت پانزده سال است که من در اعلامیه‌هایم خطاب به مردم ایران مصرأ خواستار رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت‌م بوده‌ام. اما شاه، سیاست امپریالیست‌ها را اجرا می‌کند و کوشش دارد که ایران را در وضع عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی نگه دارد. رژیم شاه رژیم دیکتاتوری است، در این رژیم آزادی‌های فردی پامال و انتخابات واقعی و مطبوعات و احزاب از میان برده شده است. نمایندگان

1. Apologists.
2. Hybridists.

را شاه با نقض قانون اساسی تحمیل می‌کند. انعقاد مجامع سیاسی - مذهبی ممنوع است، استقلال قضایی و آزادی فرهنگی به هیچ وجه وجود ندارد. شاه قوای سه گانه را حذف کرده است و یک حزب واحد ایجاد کرده است. از این بدتر پیوستن به این حزب را اجباری کرده است و از متخلفان انتقام می‌گیرد.

کشاورزی ما که تولیدش حتی تا بیست و سه سال پیش اضافه بر احتیاجات داخلی بود و ما صادرکننده بودیم، فعلاً از میان رفته است. ایران ۹۳ درصد از مواد غذایی مصرفی خود را وارد می‌کند و این است نتیجه به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه.

دانشگاه‌های ما نیمی از سال بسته است و طلاب و دانشجویان ما هر سال چندین بار مضروب و مجروح می‌گردند و به زندان افکنده می‌شوند. شاه اقتصاد ما را از میان برده و درآمد حاصل از نفت را که ثروت آینده مردم ماست تبذیر می‌کند و آن را برای خرید اسلحه‌هایی به کار می‌برد که جنبه تجملی و قیمت‌های سرسام آور دارد و این امر به استقلال ایران صدمه می‌زند. (امام خمینی، ۱۳۶۲: ۴)

امام + در پاسخ به سؤالی درباره آزادی می‌فرماید:

ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد. ما با طرز تلقی آنان مخالفیم، ما می‌دانیم آنان از پشت به ما خنجر می‌زنند و اگر به قدرت برسند رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است. اما در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود؛ زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند. هرکس آزاد است که اظهار عقیده کند و برای توطئه آزاد نیست. (همان: ۶)

امام، خود به این امر اشاره می‌کنند که انسجام نیروها به علت آن است که آرمان ایشان، آشنا با هویت و زندگی آنهاست. ایشان در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه مردم ایران چگونه به دنبال فراخوان شما به صورت انبوه به کوچه‌ها می‌ریزند، فرمودند:

چون ملت، ما را خدمتگزار به اسلام و کشور می‌داند و ما مسائلی را مطرح می‌کنیم که سالهاست در نهاد ملت است و بدین جهت است که ما بیان‌کننده خواسته‌های ملت هستیم. (همان: ۱۵)

امام خمینی + در بیانات خود بر روش مبارزه، هدف نهایی و برنامه بلندمدت نیروهای انقلابی تأکید می‌کردند. به عبارتی، گفتمان ایشان، ابهام رایج در مسیرهای انقلابی را به حداقل می‌رساند:

مبارزات کنونی ایران یک حرکت کاملاً اسلامی و در جهت تغییر کامل نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی است. (همان: ۵۳)

تلاش می‌کنیم که عموم ملت از همه ملت، از همه طبقات، آگاهانه و آزادانه نمایندگان خود را انتخاب کنند و سپس نمایندگان دولت را و مسئولین هر مقامی را انتخاب می‌کنند. (همان: ۷۰)

برنامه‌های اقتصادی امام نیز به نیروها نوعی اطمینان و امنیت اقتصادی را می‌دهد، به گونه‌ای که مانند «ایسم»‌های آن دوره، نسبت به بعضی طبقات، گردآورنده و نسبت به بعضی دیگر طردکننده نیست، بلکه نه تنها حامیان ایسم‌های دیگر را جذب می‌کند، طردشوندگان آنها را نیز به خود می‌خواند.

امام در پاسخ به این سؤال که آیا حکومت اسلامی، مالکیت عمومی یا مالکیت خصوصی مایملک را قائل خواهد بود، فرمودند:

اسلام، مالکیت را قبول دارد ولی قوانینی در اسلام هست که مالکیت را تعدیل می‌کند. اگر به قوانین اسلام عمل شود هیچکس دارای زمین‌های بزرگ نمی‌شود. مالکیت در اسلام به صورتی است که تقریباً همه در یک سطح قرار می‌گیرند و وقتی این چنین باشد، چرا پای دولت را به میان بکشیم و صنایع و زمین‌ها را به دست مردم نسپاریم.

در مورد ملی کردن، وضع در ایران به صورتی بوده است که حقوق کارگران و رعایا را سرمایه‌داران بزرگ و مالکین بزرگ برده‌اند و امروز هم دارند می‌برند. بدین جهت آنان مالک کارخانه‌ها و زمینهای خود نیستند.

ما همه آنها را پای میز محاکمه می‌کشانیم و مایملک و سرمایه آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم و حقوق حقه مردم محروم را که عمری است مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ خورده‌اند به محرومین بازپس می‌دهیم و در این صورت است که نه اختیار را از آنان سلب کرده‌ایم و نه کسی حق دیگران را می‌تواند بخورد و نه کسی زندگیش با اشکال کمبود مالی مواجه می‌شود. (همان: ۲۲۴)

زبانی که امام خمینی + در سخنان خود، مردم را مخاطب قرار می‌داد شامل عباراتی نظیر «مردم آگاه، مبارز و شجاع ایران»، «ملت عزیز و شجاع» و «ایران مظلوم» بود و همه اینها احساسات ملی مردم را برمی‌انگیخت. از مضمون‌های دیگر کلام امام، تأکید بر فضیلت شهادت بود که به مردم در تظاهرات عظیم، جرأت و جسارت می‌بخشید. مردم بی‌سلاح در برابر ارتش سرتاپا مسلح ایستادند تا سرانجام شیرازه نظم آن را از هم پاشیدند و با توسل به هویت اسلامی مشترک، اراده‌اش را در سرکوب جمعیت متزلزل ساختند. (فوران، ۱۳۸۳: ۵۷۴)

بی‌شک، مقام عرفانی، شخصیت والای علمی - فقهاتی، سادگی معنی‌دار زندگی امام، صداقت، شجاعت، سازش‌ناپذیری و ازجان‌گذشتگی ایشان در ارائه این الگوی رهبری مؤثر بوده است؛ ولی آنچه که مهم‌تر از این شاخص‌های برجسته، امام را به‌عنوان اسوه رهبری قرار داده و به‌وی‌نقشی برتر از یک رهبر انقلاب بخشیده، این است که به‌تعبیر استاد «مرتضی مطهری»، ندای امام از قلب فرهنگ و از اعماق تاریخ و ژرفای روح این ملت برخاست. مردمی که در طول چهارده قرن حماسه محمد، علی، زهرا، حسین، زینب، سلمان، ابوذر و صدها هزار شخصیت اسلامی را شنیده بودند و این حماسه‌ها با روحشان عجین شده بود، بار دیگر این ندای آشنا را از حلقوم این مرد شنیدند، علی و حسین را در چهره او مشاهده کردند و او را آئینه تمام‌نمای فرهنگ و هویت اسلامی خود که تحقیر شده بود، دیدند. مردم در امام ذوب شدند. امام در برابر این لیبک بزرگ تاریخ چه کرد؟ او به این ملت گمنام، شخصیت داد و هویت اسلامی از دست رفته‌شان را به آنها بازگرداند. (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۲۶)

حامد الگار معتقد است هرکس به حضور امام خمینی + رسیده، این واقعیت را درک کرده که این مرد، تجسم و تبلوری از آرمان انسانی است و به لحاظ جمع آوردن همین قابلیت‌های اخلاقی، فکری، سیاسی و روحانی است که ایشان این چنین نقش شگرف و عظیمی در ایران یافته‌اند. نفوذ ایشان از مرزهای سنتی قدرت یک مرجع تقلید بسیار فراتر رفته است. ایشان به صورت تجسمی از هویت قومی و خودیافتگی ایرانیان درآمده‌اند. (الگار، ۱۳۶۰: ۵۱)

علاوه بر قدرت بالای وحدت‌بخشی و گردآورندگی امام خمینی، باید به وحدت رهبری در انقلاب اسلامی ایران نیز توجه کرد. رهبری واحد و مورد اعتماد همگی توده‌ها و نخبگان، ملت انقلابی را به گونه‌ای قدرتمند و توانا بسیج کرده و به صحنه می‌آورد و چه در مرحله پیروزی و چه حوادث پس از پیروزی انقلاب، حرکت را در راستای اهداف نهضت به پیش می‌برد.

وحدت رهبری در انقلاب اسلامی ایران یکی از علل اصلی ثبات سریع و قابل اعتماد پس از پیروزی بوده است، عدم وجود رهبران موازی در این انقلاب، به سرعت، ضدانقلاب را زمین‌گیر کرده و زیاده‌خواهی‌های آنان را باطل کرد. ضدانقلاب در ایران پس از انقلاب می‌خواست با آفرینش بی‌ثباتی، زمینه را برای بهره‌برداری خود و قدرت‌های بیگانه باز کند، اما تبعیت عموم مردم از امام خمینی راه را بر آنها بسته و آنان را ناامید ساخت. بدون شک دلیل این پذیرش همگانی رهبری حضرت امام در انقلاب اسلامی را باید در وحدت عقیدتی مردم و رهبری جستجو کرد.

در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، گروه‌های کوچکی که با آرمان‌های انقلاب و امام مخالف بودند وجود داشتند، آنها خود به هیچ وجه قادر به راه‌انداختن یک انقلاب علیه رژیم شاه نبودند. زمانی که انقلاب توسط نیروهای مذهبی به رهبری امام خمینی آغاز شد، ایده‌های وحدت بخش امام خمینی + در جذب همه افراد و گروه‌ها، راه را برای اعلام همراهی این نیروها با انقلاب باز کرد. اما با پیروزی انقلاب اسلامی، تعدادی از آنها این واقعیت‌ها را فراموش کرده، به قدرت خود مغرور شدند و در مقابل انقلاب قرار گرفتند. در

این شرایط، وحدت رهبری به علاوه سایر مواردی که در این پژوهش آمده است، توانست به سرعت، موانع پیش آمده را حل و فصل و ثبات لازم را برقرار کند.

۲. قدرت وحدت بخشی و وحدت رهبری در انقلاب فرانسه

در فرایند انقلابها عوامل و موانع زیادی برای رشد و شکوفایی وجود دارد، ولی اعتقاد و پایبندی رهبران یک انقلاب به ایدئولوژی خاص آن، از عوامل تعیین کننده در این روند است. (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۱۹۷)

آنچه که در انقلاب فرانسه جالب توجه است و می توان گفت یکی از تفاوت های این انقلاب با سایر انقلابها بوده، این است که هیچ نامی به عنوان رهبر در سیر طولانی این انقلاب ماندگار نشد. به عبارت دیگر، تمامی کسانی که در مراحل گوناگون، سرکردگی رویدادها را برعهده داشتند، به زودی و در یک مرحله جلوتر، نه تنها طعمه انقلاب شدند و به بدترین حالت ممکن به زندگیشان پایان داده شد، بلکه با مرور سرگذشت هر کدام از آنها متوجه می شویم که حتی زمان و قرن های متمادی نیز از آنها رفع اتهام نکرد و شهرت انقلابی قابل تحسینی را به آنها باز نگرداند. سرگذشت افرادی که در بررسی انقلاب فرانسه بیشتر از همه به عنوان رهبر شناخته شده اند، مانند میرابو، لافایت، مارا، دانتون، ابر و روبسپیر گواه این مدعاست:

الف) وجه المله ترین مرد انقلاب در سرتاسر کشور، «کنت دو میرابو» بود. استعداد سخنوری، جسارت و اعتماد به نفس زایل نشدنی در مرحله اول انقلاب و در عهد مبارزات خطابه ای علیه نظام مطلقه، این مرد را رهبر بلامنازع مجلس مؤسسان ساخته بود. با این وجود، فزونی گرفتن تند امواج انقلابی، میرابو را مشوش کرد و با احتیاط به راست غلطید. (دالین و دیگران، ۱۳۶۶: ۱۸) میرابو در سال ۱۷۹۱، در زمانی که مورد احترام و توجه بود مُرد، اما بعدها اسناد خیانتش برملا شد.

ب) «لافایت» از بسیاری از هم سنگران قهرمان سال ۱۷۸۹ خویش که ماندن در فرانسه را برگزیده بودند و به عنوان مرتجع و ضد انقلابی خطرناک به زیر گیوتین رفتند، بسیار خوشبخت تر بود. (بریتون، ۱۳۶۳: ۱۴۴)

ج) «مارا» که روبسپیر را حمایت می‌کرد و در «عصر وحشت»، افراد زیادی را به‌زیر گیوتین فرستاد، توسط زن جسوری به‌نام «شارلوت کوردوا» با ضربات خنجر کشته شد.

د) «دانتون»، رهبر «ژیروندن‌های میانه‌رو» و جمهوری بورژوازی که نقش رهبری در تبدیل مشروطه به‌جمهوری در سال ۱۷۹۲ را داشت، به‌داشتن رابطه با دشمنان محکوم و به‌همراه دوستانش دمولن، دلاکروا و فیلیپو، در میان همه‌مردم به‌گیوتین خیابان انقلاب (لویی پانزدهم قدیم) سپرده شد.

ه) از زمستان ۱۷۹۴، گروهی به‌رهبری «ابر» که معمولاً به‌نام «ابرتیست‌ها» نامیده می‌شدند، از ژاکوبین‌ها (چپ) جدا شدند. در مقابل اینها، شومت و دیگر ژاکوبین‌ها معتقد بودند که باید از دیکتاتوری ژاکوبینی دفاع کرد، درحالی‌که ابر و طرفدارانش از انتقاد محتاطانه و پوشیده نسبت به‌حکومت انقلابی گذشته و به‌عیب‌جویی آشکار پرداخته بودند. این دسته وقتی که شعارشان مقبول نیفتاد و از پشتیبانی توده مردم محروم شدند، درصدد نزدیکی به‌حکومت برآمدند. اما به‌دادگاه انقلابی کشانده شده و با گیوتین اعدام شدند. (دالین و دیگران، ۱۳۶۶: ۶۲)

و) «روبسپیر»، رهبر ژاکوبین‌ها و مبدع جمهوری مساوات که زمانی «سن ژوست» او را نماینده بشریت نامیده بود، در سال ۱۷۹۳ در میان شعار نمایندگان مجلس بازداشت و به‌همراه برادرش، سن ژوست، کوتن وهانریو در میان فریادهای شادمانی و کف‌زدن مردم اعدام شد. (ماله و ایزاک، ۱۳۸۲: ۴۵۱)

اگرچه نیروهایی که موجب سرنگونی روبسپیر شدند، همه با هم بر روی این هدف، یعنی پایان‌دادن به «عصر وحشت» توافق کرده بودند، اما این توافق، بیشتر از آنکه با هدایت یک نفر یا حتی یک عده به‌وجود آمده باشد، بیشتر تحت تأثیر پیامدهای احتمالی پابرجاماندن روبسپیر و ترس از جان خود افراد درگیر در این توافق شکل گرفته بود و به‌همان سرعتی که به‌وجود آمده بود، از هم پاشید. میشل دول در این‌باره می‌نویسد:

ائتلافی که باعث سقوط در ماه ترمیدور^۱ شد، به‌طور آشکار غیرهمگن و نامتجانس بود. بعضی از مبتکران مانند کولوت دوهربوا، بیلد وارن و بارر در آرزوی آن بودند که به یک همکاری مفید دسترسی پیدا کنند، بدون اینکه به تغییر در خط مشی سیاسی بازگردند. اما این افراد بلافاصله بعد از سقوط روبسپیر اوضاع سیاسی را از دست دادند. این سه نفر «چپ افراطی»، عضو کمیته رفاه بودند و از قدرت کنار گذاشته شدند و پس از مدتی محاکمه شده و تبعید گردیدند.

در نهایت ساختار حکومت انقلابی مورد تردید واقع شد و کمیته‌های مختلف منحل شدند. باشگاه و جمعیت ژاکوبنها به‌عنوان سازمان بیداری و مراقبت و کانون بحث و مذاکره بسته شد و تحت تعقیب قرار گرفت. درهای زندانها باز شد. حکومت ترور و وحشت به‌طور موقت تمام شد. (وول، ۱۳۷۸: ۶۲)

در همین اثنا، مردم نیز به یک‌نوع سرخوردگی از انقلاب دچار شده بودند؛ زیرا اولین نیازهایی که برای آن انقلاب شده بود، یعنی رفاه و امنیت، هنوز به‌دست نیامده بود و مردم در حال تجربه کردن دورانی سخت‌تر از دوره پیش از انقلاب بودند. اما در این مرحله نیز هدایت‌گر اصلی وقایع انقلاب نه یک رهبر، بلکه حرکات خودسرانه توده‌ای آشفته بود که در میان منازعه جناح‌های مختلف، هر دم به‌سویی کشیده می‌شد.

با توجه به‌اینکه هیچ‌کدام از رهبران موقت نتوانستند در انقلاب فرانسه به‌صورت مداوم، توده را هدایت کرده و یا هیچ گروه، فکر یا برنامه‌ای نتوانست اجماع همگان را محقق کند، نویسندگانی مانند بریتون معتقد به‌کنش خودانگیخته توده هستند. اگرچه او به‌تأثیر آرمان‌طلبی‌ها و برنامه‌ریزی‌های کوچکی که در جهت متشکل شدن توده انجام شد اذعان دارد، اما در نهایت نتیجه می‌گیرد که شروع انقلاب و رویدادهای آن، نه در جلسات و نه در محافل روشنفکری و نه در خطابه فیلسوفان، بلکه توسط خود مردم در کوچه و خیابان‌های پاریس گرفته شد.

1. Thermidore.

مردمی که در انقلاب حاکمیت یافته بودند، در همه کارهای انقلابیشان خود راهنمای خویش بودند و با یک نیروی طبیعی و با نفرت از بیدادگری به جنبش درآمده بودند و از سوی صدها مرد کوچک و متصدیان بدون حکم انقلاب، رهبری شدند و هیچگونه ستاد یا گروه کوچکی که یک پرخاشگری را آگاهانه برنامه‌ریزی کرده باشد نداشتند. (برینتون، ۱۳۶۳: ۹۷ - ۹۵)

آنچه از ارزیابی رهبران انقلاب فرانسه به دست می‌آید، ابهام اهداف، روش‌ها و برنامه‌های انقلاب برای خود آنان است. به عبارت دیگر، رهبران فرانسه به این مسئله آشنا بودند که فرانسه انقلاب کرده است، نظام شاهی سقوط کرده و نظامی جدید در حال شکل‌گیری است، اما چگونگی برپایی این نظام جدید در هاله‌ای از ابهام بود. آنها نتوانستند نیروهای انقلابی را در یک مسیر واحد هدایت کنند و قدرت وحدت‌بخشی و گردآوری تمامی نیروها از نجبا گرفته تا اشراف و توده‌های شهری در هیچ‌کدام از آنان یافت نشد. آنچه به عنوان مشکل اصلی در همه این رهبران قابل مشاهده است، فقدان اندیشه در عمل آنان است. به عبارت دیگر، باینکه اندیشه عصر روشنگری بر انقلاب فرانسه سایه افکنده است، اما برای آن دوره، مخصوصاً هدایت‌گران انقلاب، جنبه ذهنی و مفهومی داشت و چون مصداق عملی آن دیده نشده بود، یک نوع سردرگمی و ابهام را در تفکر و عمل این رهبران ایجاد کرده بود.

در انقلاب فرانسه کادر رهبری شناخته شده و منسجم با برنامه‌ریزی معین که رهبری مردم را برعهده داشته باشد، وجود نداشت و حوادث و بحران‌های دوران انقلاب، موجبات حرکت مردم را به سمت واژگونی نظام فراهم کرده بود. رهبران در بسیاری از موارد، دنباله‌رو بوده و تسلیم حوادث و اتفاقات می‌شدند. در هر زمانی به‌فراخور امواج انقلاب و کندی و تندی آن، رهبری خاص، با شیوه‌های اعتدالی یا افراطی خود روی امواج انقلاب سوار می‌شد، ولی از آنجا که هیچ‌یک از رهبران انقلاب فرانسه پایگاه وسیع مردمی نداشتند، نتوانستند برای مدتی طولانی بر مسند قدرت باقی بمانند و جنگ قدرت میان این رهبران تا دوران طولانی ادامه داشت و موجبات سرخوردگی مردم را از آنها فراهم کرد. (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

خلاصه اینکه بر خلاف انقلاب اسلامی ایران، رهبران انقلابی در انقلاب فرانسه به دلایل مختلف از جمله تفرقه آرمانی و عقیدتی از قدرت وحدت‌بخشی و گردآوردگی نیروها برخوردار نبودند. همچنین، رهبری در این انقلاب بسیار متفرق و مرحله‌ای بود. مهم‌ترین این رهبران میرابو، دانتون و روبسپیر بودند که قدرت و نقش هیچ‌یک از آنان طولانی نبود. با اطمینان می‌توان گفت که این وضع از دلایل بی‌ثباتی‌های پس از پیروزی بوده است.

ج) جامعیت آرمان انقلابی در دو انقلاب

آرمان انقلابی یا ایدئولوژی جدید، همیشه جایگزین بخشی از واقعیت یک انقلاب بوده و نقشی مهم در زمان پیروزی، نوع نظام انقلابی جدید و حوادث پس از پیروزی داشته است.

آرمان در صورتی که به فرهنگ کشور پیوند خورده و اصیل و غیروارداتی باشد و قادر شود جمعیتی عظیم از توده‌ها و نخبگان را با خود همراه سازد، زمینه‌ای بسیار قوی در اختیار رهبران انقلابی قرار می‌دهد تا به‌سازماندهی و بسیج توده‌ها پرداخته و ابتکار عمل را به‌دست بگیرند.

این وضعیت در زمان وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران آشکار بود. حرکت بسیار گسترده مردمی در جریان انقلاب اسلامی به سرعت شرایط را غیرقابل‌برگشت کرده و رژیم را که کسی تصور پیروزی سریع بر آن را نداشت، در مدتی کوتاه از پای درآورد. در این رابطه باید نقش سایر عواملی که متذکر شدیم را نیز یادآور شد.

اهمیت و نقش‌آفرینی آرمان انقلابی، تنها به‌زمان پیروزی ختم نمی‌شود و این عامل، رابطه‌ای مستقیم با تحولات پس از پیروزی دارد. مطالعات فریبگی
انقلاب‌ها پس از پیروزی معمولاً با طوفانی از حوادث که توسط بازماندگان رژیم سابق و قدرت‌های سلطه‌گر جهانی صورت می‌گیرد، برخورد می‌کنند. در اینجا نوع آرمان انقلابی و میزان اصالت و جامعیت آن، نقش مستقیمی در تحولات پس از پیروزی دارد.

منظور از اصالت آرمان انقلابی این است که این آرمان تا چه حد به فرهنگ و تاریخ و آداب و سنن کشور پیوند خورده است و منظور از جامعیت آرمان، محتوای باطنی و مفاد آن است؛ یعنی آرمان انقلابی از این نظر تک‌بعدی و تک‌محتوایی و یا آرمانی جامع و کامل است. بدین ترتیب، در بحث آرمان انقلابی باید توجه کنیم که تا چه حد توانسته است در ذهن نخبگان و توده‌ها وارد شده و به عقیده آنها تبدیل گردد و آیا در صحنه اجتماع، مورد نزاع اقشار یا طبقات اجتماعی عمده نیست؟

پیش از این به بحث اصالت آرمان انقلابی در انقلاب اسلامی ایران و عدم اصالت آن در انقلاب فرانسه و نتایج آن پرداختیم. اینک موضوع جامعیت آرمان انقلابی و نتایج آن را در دو انقلاب بررسی می‌کنیم.

۱. جامعیت آرمان انقلابی در انقلاب اسلامی ایران

با توجه به اینکه اسلام دینی جامع و کامل و دربرگیرنده تمام جنبه‌های زندگی بشر از حیث فردی و اجتماعی است و در همه حیطه‌ها از جمله در سیاست، اقتصاد، جامعه، فرهنگ، عرفان، اخلاق و علم و دانش و غیره، آموزه‌های ناب الهی دارد، انقلاب اسلامی ایران نیز به همین منوال در مقایسه با انقلاب‌های دیگر، از یک آرمان انقلابی منحصر به فرد برخوردار است.

در حالی که در بیشتر انقلاب‌های معاصر، آرمان انقلابی تنها به یک یا دومورد، همچون آزادی، برابری، استقلال و غیره تأکید کرده است، در آرمان انقلاب اسلامی ما همه موارد را یکجا می‌بینیم. در این آرمان تأکید بر حاکمیت الهی، آزادی، برابری، استقلال و توسعه همه‌جانبه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و علمی - فناوری دیده می‌شود. به عبارت دیگر، در آرمان این انقلاب علاوه بر تأکید بر جنبه‌های ویژه و ممتاز، یعنی ولایت فقیه، همه موارد و نکات مثبت آرمان‌های دیگر انقلاب‌ها نیز دیده می‌شود. در اینجا توجه به این نکته لازم است که مواردی مانند آزادی، برابری، استقلال و توسعه و پیشرفت در بطن اسلام وجود دارد و اینها چیزی نیستند که از انقلاب‌های دیگر به‌عاریت گرفته شده باشند.

این آرمان جامع و کل نگر توانست از یک طرف همه خواسته‌های مشروع انقلابی را پوشش داده، گروه‌های مختلف را حول محور رهبری انقلاب متحد سازد و از طرف دیگر با ناقص جلوه‌دادن آرمان‌های دیگر - به دلیل تک‌بعدی بودن آنها - آرمان‌های رقیب را به حاشیه براند.

تأثیرات جامع‌بودن آرمان انقلاب اسلامی بعد از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافت. گروه‌های معارض انقلاب به دلیل بی‌توجهی عمومی به افکارشان به سبب محدود بودن آرمان آنها و جامعیت آرمان انقلاب اسلامی که موجب شده بود تا هیچ شعار انقلابی مورد اقبال عمومی برای آنها باقی نماند، همچنان در حاشیه قرار داشته و هرگونه حرکت ضدانقلابی آنان به سرعت با واکنش مردم مواجه شده و آنان را از صحنه خارج می‌کرد. به علاوه، جامعیت آرمان، نه تنها به عنوان یکی از دلایل، گروه‌های ضد انقلاب داخلی را از صحنه دور می‌کرد، بلکه این جامعیت و دربرگیرندگی یکی از دلایل اصلی بازتاب‌های منطقه‌ای و جهانی انقلاب اسلامی نیز بوده است. همچنین، بازتاب‌های این انقلاب با تضعیف جبهه قدرتمندان جهانی علیه انقلاب اسلامی، نیرو، قدرت، تعادل، ثبات و اعتماد به نفس بسیار توانمندی را در اختیار انقلاب قرار داده است.

ناگفته نماند که در دهه‌های پایانی رژیم پهلوی، یک تلاش بسیار مؤثر در زمینه نشان‌دادن اشکالات و نواقص سایر ایدئولوژی‌ها از یک طرف و مبارزه با شبهاتی که از سوی حکومت و مارکسیست‌ها برای ناتوان نشان‌دادن ایدئولوژی اسلامی در امر حکومت یا تعارض علم و دین مطرح می‌شد و نشان‌دادن ایدئولوژی اسلامی به عنوان آرمانی کامل و توانا برای اداره جامعه از طرف دیگر در جریان بود. (اخوان مفرد، ۱۳۸۱: ۱۹۹؛ مطهری، ۱۳۵۶: ۳۱۳؛ بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۴۳ - ۱۴۰)

لیلا عشقی، یکی از مارکسیست‌هایی است که در کتاب خود درباره نقش اصالت و جامعیت آرمان انقلاب اسلامی در بسیج همگانی علیه رژیم پهلوی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی می‌نویسد:

بعد از پانزده سال تبعید با ورود به تهران مشاهده کردم که ۹۵ درصد

ایرانیان به خیابانها سرازیر می شوند. در حالیکه ما اعضای کنفدراسیون دانشجویی در برلن در تدارک انقلاب پرولتاریا بودیم، به ما خبر دادند که شاه در حال ترک کشور است. گردهمایی را رها کردیم، دفتر و دستک خود را بستیم و بدون ترس از ساواک راه تهران را در پیش گرفتیم. در میان انبوه جمعیت، زنان و مردان، کارگران و کارفرمایان، سنت گرایان و متجددها و هر کسی را مشاهده کردم، هر کسی که می شد اسم برد. یکصدایی به حدی بود که همه در خیابان بودند، مسئله مربوط به غلیان همگانی بود. وارد کردن اجباری و شتابزده ارزش های غربی و کشورهای مسلط به عنوان تحقیری علیه هویت این مردم و تمدن آنها تلقی می شد. (عشقی، ۱۳۷۹: ۶۷)

۲. جامعیت آرمان انقلابی در انقلاب فرانسه

برخلاف انقلاب اسلامی ایران که در آن جامعیت آرمانی وجود داشت، انقلاب فرانسه تهی از چنین جامعیتی بود؛ هرچند قرن ۱۸ در فرانسه، قرن روشن فکری خوانده شده است و گروه زیادی از فیلسوفان و اندیشمندان از منتسکیو گرفته تا ولتر، روسو، دیدرو، دالامبر، دائرةالمعارف نویسان، علمای اقتصاد مانند کسنی و گورنی، فیزیوکرات ها و غیره در ارائه افکار جدید مشغول بودند. (ملکوئیان، ۱۳۸۳: ۵۲ - ۳۹)

به جز مواردی که پیش از این درباره آرمان های انقلاب فرانسه گفتیم، فیلسوفان فرانسوی با طرح این مسئله که می خواهند سروری عقل بشری - اومانیسیم - را برقرار کنند، تنها به جنبه ها و نیازهای مادی بشری توجه کرده و به دلیل نادیده گرفتن نیازهای معنوی انسان و برداشت های گوناگون از عقل انسانی، راه افراط در پیش گرفته، زمینه بی ثباتی های پس از انقلاب را فراهم کردند.

هرچند شعار آزادی و برابری در فرانسه داده می شد، اما در مرحله اول انقلاب، بیشتر توجه انقلابی ها به لغو فئودالیسم و معافیت مالیاتی اشراف و استقرار آزادی بود. منظور از آزادی نیز ایجاد حکومت جمهوری نبود، به طوری که قانون اساسی سال ۱۷۹۱، حکومت را به مشروطه تبدیل کرد.

سپس به دلیل همراهی پادشاه با ضدانقلاب - که از پشتیبانی خارجی ها نیز برخوردار

بود و مردم او را به دعوت از قوای بیگانه برای مداخله نظامی در فرانسه متهم می‌کردند - جمهوری خواهی رشد کرده و گسترش یافت. جمهوری خواهان میانه‌رو به رهبری دانتون در ۱۷۹۲ قدرت را به دست گرفتند و لویی شانزدهم دستگیر و با رأی مجلس، اعدام شد. در سال ۱۷۹۳، جمهوری خواهان تندرو طرفدار مساوات - گروندگان به اندیشه روسو - به رهبری روبسپیر، زمانی که پاریس در خطر اشغال قوای بیگانه قرار داشت، شورش کرده و قدرت را به دست گرفتند. در این زمان انقلاب فرانسه شعار آزادی را رها کرده و بر شعار برابری تأکید می‌کرد.

ملاحظه می‌شود که در انقلاب فرانسه، همان‌گونه که آرمان انقلابی اصالت نداشت، از جامعیت نیز برخوردار نبود. توجه به عقل انسانی از همان ابتدا، بخشی از واقعیت وجودی بشر را نادیده انگاشته بود. از سوی دیگر فرانسویان در تفسیر و تاویل عقل، دچار تفرقه و به‌ویژه تزلزل و بی‌ثباتی فکری شدند که برای آنان بسیار زیان‌بار و پرهزینه بود. آنها به دلیل پناه‌بردن به امیال ظاهری و مادی‌گرایی، به‌گونه‌ای بسیار سریع، تفکر و اندیشه خود را عوض کرده و آن را اجرایی می‌کردند.

چارلز تیلی می‌نویسد:

در شکاف آشکاری که بین جناح‌های رقیب ایجاد شده بود، هر یک از این جناحها به مدت یک ماه و یا بیشتر، قدرت سیاسی در حداقل یک استان را در دست داشتند ... طی هر یک از دوره‌های زمانی مذکور، فرانسه نه تنها شاهد یک وضعیت انقلابی، بلکه با سلسله‌کاملی از وضعیت‌های انقلابی مواجه بود. در جریان این تحولات، صاحبان قدرت مرکزی تعویض می‌شدند و ائتلاف مخالفان نیز تغییر می‌کرد.

گروه‌های مخالف در بخش‌های مختلف کشور، قدرت سیاسی را در دست می‌گرفتند و مردم نیز به فراخور از این گروه‌ها به حمایت بر می‌خاستند. گاهی اوقات اتحاد شکننده‌ای بین هر یک از این قبیل صاحبان قدرت به وجود می‌آمد و سپس شورش‌های مکرری به وقوع می‌پیوست و از آنجایی که هیچ‌گونه ائتلاف بادوامی در بین مخالفین ایجاد نمی‌شد، بنابراین وضعیت انقلابی کاملی نیز شکل نمی‌گرفت.

با توجه به اینکه هر یک از این حلقه‌های جدید سیاسی هر بار موجب تغییر قدرت می‌شد، بنابراین ... می‌توانیم بگوییم که در فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۷۹۹ چهار انقلاب تقریباً متمایز از هم رخ داده است ... در تمام دوره زمانی از قیام مخالفین پارلمانی در سال ۱۷۸۷ تا خلع ید از دیرکتوار توسط ناپلئون در سال ۱۷۹۹ در فرانسه وضعیت انقلابی درازمدتی حاکم بوده است. (تیلی، ۱۳۸۳: ۲۹۱ و ۲۹۲)

با توجه به نکات بیان شده، عدم وجود جامعیت در آرمان انقلاب فرانسه را می‌توان از دلایل بی‌ثباتی‌های سیاسی در این کشور پس از پیروزی انقلاب دانست.

نتیجه

دو هویت متفاوت، دو مسیر متفاوت

در وقوع پدیده انقلاب، دو نیرو در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند: نیروی اجتماعی و قدرت سیاسی. در دوانقلاب فرانسه و ایران، نیروی اجتماعی و قدرت سیاسی بسیار متفاوت بودند. در فرانسه، قدرت سیاسی تا حدود زیادی دچار فروپاشی شده و نیروی اجتماعی نیز چندان قوی نبود و نتوانسته بود مانند آنچه در انقلاب اسلامی دیده شد، عموم ملت فرانسه را در راستای اهداف انقلاب بسیج کند. اما در ایران، قدرت سیاسی از امکانات نظامی، اقتصادی و حمایت خارجی بالا برخوردار بود. در این شرایط، تنها یک حرکت اصیل و مذهبی با رهبری متحد و قاطع که از بطن فرهنگ عامه بیرون آمده باشد، می‌توانست بر این رژیم پیروز شود.

در این پژوهش، نیروی اجتماعی و نتایج مترتب بر آن در انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی قرار گرفت و این نتیجه به دست آمد که در انقلاب اسلامی ایران به دلیل شکل‌گیری یک هویت فکری و ذهنی منسجم و انقلابی - ناشی از اصالت آرمان انقلاب، رهبری وحدت‌بخش و وحدت رهبری و در نهایت جامعیت آرمان انقلاب اسلامی - انقلاب سریعاً به پیروزی رسیده و پس از پیروزی نیز نظام انقلابی با رأی مردم، مستقر شد و با توانی شایان توجه به رفع مشکلات ناشی از تلاش‌های ضدانقلابی

پرداخته و ثبات قابل اعتمادی را ایجاد کرد.

این هویت مشترک، در خود، مفاهیم و موضوعات مختلفی داشت؛ مفاهیمی مانند آرمان یا ایدئولوژی انقلاب (بایدها و نبایدهای سیاسی که از جمله بایدها می‌توان به‌لزوم تشکیل نظام جمهوری اسلامی اشاره کرد)، راهبرد رهبری انقلاب، مفاهیم شهادت‌طلبی و ایثار و غیره. این هویت اصیل و منسجم و انقلابی، حرکتی عظیم آفرید و به‌زودی غیرقابل برگشت شده، ابتکار عمل را به‌دست گرفت و رژیم محمدرضا شاه و حامیان خارجیش را از انجام هرگونه عمل بازدارنده موفق‌تری بازداشت و به‌سرعت، انقلاب را به‌سوی پیروزی رهنمون شد. در دوره معاصر، انقلابی را سراغ نداریم که توانسته باشد حرکتی به‌این عظمت و با این مقدار از جمعیت یک کشور را آفریده باشد. این وضعیت پس از پیروزی انقلاب نیز بارها - از جمله در مبارزه با ضدانقلاب، نقشه‌های توطئه‌آمیز آمریکا و قدرت‌های معارض دیگر و ناکام‌گذاری عراق در جنگ تحمیلی - به‌صحنه آمده و دشمنان را ناامید کرد.

انقلاب فرانسه در نقطه مقابل انقلاب اسلامی قرار می‌گیرد و چون از هویت فکری و ذهنی مشترک و منسجمی برخوردار نبود، نتوانست حرکتی به‌قدرت انقلاب اسلامی بیافریند. در پاسخ به‌این سؤال که چرا حکومت بوربون‌ها نتوانست در مقابل شورشیان نسبتاً ضعیف مقاومت کند، باید گفت که اسناد و مدارک کافی در دست است که ثابت می‌کند در دوره شاهان پایانی به‌ویژه در زمان لوئی شانزدهم (که از ۱۷۷۴ تا ۱۷۹۲ پادشاه بود) دولت فرانسه به‌دلایل مختلف از جمله خزانه خالی، شکاف در طبقه حاکم و غیره بسیار ناتوان و ضعیف شده بود و برای مقابله با آن، به‌قدرت و نیروی اجتماعی بالایی نیاز نبود.

بدین‌گونه بود که به‌دلیل خرابی موتور محرکه انقلاب فرانسه - یعنی هویت ذهنی - با پیروزی انقلاب، راه برای تغییر حرکت‌های سریع و متعارض باز شد و فرانسویان مدام به‌دنبال چیزی که نمی‌دانستند واقعاً چیست، تغییر موضع می‌دادند. این امر برای این کشور، بی‌ثباتی‌های پیاپی آفرید. به این صورت که با پیروزی انقلاب، قانون اساسی سال

۱۷۹۱، این کشور را به مشروطه تبدیل کرد. در ۱۷۹۲، جمهوری بورژوازی به رهبری دانتون تشکیل شد. در سال ۱۷۹۳، جمهوری مساوات به رهبری روبسپیر برقرار شد. در ۱۷۹۴ حکومت هیئت مدیره پنج نفره که یکی از آنان ناپلئون بود (دایرکتوار) تشکیل شد. در سال ۱۷۹۹ امپراطوری اول به رهبری ناپلئون پدید آمد. با شکست ناپلئون در جنگ‌های ناپلئونی و براساس تصمیم گنگره وین، دوباره رژیم پادشاهی برقرار و لوئی هجدهم، پادشاه شد. سپس با انقلاب ۱۸۳۰، در این کشور رژیم مشروطه برقرار شد. دوباره با انقلاب ۱۸۴۸ در این کشور رژیم جمهوری پدید آمد. در سال ۱۸۵۲ ناپلئون سوم، امپراطوری دوم را ایجاد کرد. بی‌ثباتی در فرانسه به قرن بیستم نیز کشیده شد. (ماله و ایزاک، ۱۳۶۴: ۴۳۳ - ۴۳۱؛ مور، ۱۳۶۹: ۱۲۸؛ دالین و دیگران، ۱۳۶۶: ۵۳ - ۹؛ پالمر، ۱۳۵۲: صفحات مختلف)

نوع آرمان انقلابی و ماهیت انقلاب، به علاوه رهبری هر انقلابی تأثیر آشکاری بر شرایط و حوادث پس از وقوع انقلاب به جای می‌گذارد. از آنجا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران قانون اساسی کشور به سرعت تدوین و نظام جدید با اتکا بر نقش مردم مستقر شد، ثبات و تعادل لازم پدید آمد. بدون شک، این امر ناشی از آرمان اسلامی انقلاب و رهبری حضرت امام + بود. هرچند در فرانسه، آرمان انقلابی یا ایدئولوژی جدید جایگزین، در ذهن انقلابی‌ها حضور داشت، اما بسیار متفرق، گنگ و بی‌ارتباط به فرهنگ و تاریخ این کشور بود و به همین دلیل پس از وقوع انقلاب، انقلابی‌ها به جان هم افتادند و همان‌گونه که بیان شد، انقلاب در هر زمان در دست یکی از گروه‌ها قرار گرفته و رهبران انقلابی و مردم توسط افراد و گروه‌های مقابل از بین می‌رفتند. بدین ترتیب فرانسه بعد از انقلاب تا آینده‌های دور، روی آرامش ندید.

منابع و مآخذ

۱. اخوان مفرد، حمیدرضا، ۱۳۸۱، *ایدئولوژی انقلاب ایران*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۲. اسکاچپول، تدا، ۱۳۷۶، *دولت‌ها و انقلاب اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، تهران، سروش.
۳. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۲، *وفاق ملی*، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی.
۴. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۶۲، *طلیعه انقلاب اسلامی*، مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم، تهران، ستاد انقلاب فرهنگی.
۵. بروجردی، مهرزاد، ۱۳۷۷، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فرزاد.
۶. برینتون، کرین، ۱۳۶۳، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، تهران، نشر نو.
۷. بشیریه، حسین، ۸۳/۳/۲۸، «زوال هویت سیاسی، غروب ایدئولوژی‌های هویت ساز»، *روزنامه ایران*.
۸. پالمر، رابرت روزول، بی‌تا، *عصر انقلاب دمکراتیک*، ترجمه حسین فرهودی، جلد اول، تهران، امیرکبیر.
۹. تاجیک، محمدرضا، ۱۳۷۶، «انقلاب فرامدرن؛ انقلاب اسلامی در نگاهی دیگر»، تهران، *پژوهشنامه متین*، سال اول، شماره اول، آبان ۷۶.
۱۰. توکویل، الکسی دو، ۱۳۶۹، *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، تهران، نقره.
۱۱. تیلی، چارلز، ۱۳۸۳، *انقلاب‌های اروپایی*، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، تهران، انتشارات کویر.
۱۲. دالین، و. زاگلا دین، و. پاولوا، س. اسکازکین، س. ۱۳۶۶، *تاریخ انقلاب فرانسه*، تهران، پیشرو.
۱۳. سیار، غلامعلی، ۱۳۸۷، «انقلاب فرانسه زیر ذره‌بین»، تهران، *ماهنامه - اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۴۹ - ۲۵۰، خرداد و تیر ۱۳۸۷.
۱۴. شاگرم، دیوید. پی، ۱۳۸۹، «لیبرال یا محافظه کار؟»، تهران، *مهرنامه*، شماره ۴ (ویژه انقلاب فرانسه)، ۱۴ مرداد ۱۳۸۹.
۱۵. شریعتی مزینانی، علی، ۱۳۶۱، *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی*، تهران، الهام.
۱۶. عشقی، لیلی، ۱۳۷۹، *زمانی غیر زمان‌ها*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، مرکز

بازشناسی اسلام و ایران.

۱۷. عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۷، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران، نشر کتاب سیاسی.
۱۸. غنی‌نژاد، موسی، ۱۳۸۹، *مهرنامه*، شماره ۴ (ویژه انقلاب فرانسه)، ۱۴ مرداد ۱۳۸۹.
۱۹. فوران، جان، ۱۳۸۳، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
۲۰. کچوئیان، حسین، ۱۳۸۴، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*، تهران، نشر نی.
۲۱. الگار، حامد، ۱۳۶۰، *انقلاب اسلامی در ایران*، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیدری، تهران، قلم.
۲۲. ماله، البر و ژوال ایزاک، ۱۳۶۴، *تاریخ قرن هجدهم، انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، کتابخانه جیبی.
۲۳. محمدی، منوچهر، ۱۳۸۴، *انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه*، تهران، نشر نویسنده.
۲۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۶، *ده گفتار*، تهران، حکمت.
۲۵. معین‌الدینی، جواد و حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۶، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی صدساله اخیر ایران*، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۲۶. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۸۱، *انقلاب‌های متعارض معاصر*، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۷. _____، ۱۳۸۷، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه‌پردازی‌ها*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. مطالعات فرهنگی
۲۸. مور، برینگتون، ۱۳۶۹، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دمکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲۹. میلانی، محسن، ۱۳۸۱، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده،

تهران، گام نو.

۳۰. نجفی، موسی، ۱۳۸۴، *ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان*، قم، مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

۳۱. وول، میشل، ۱۳۷۸، *انقلاب فرانسه: نهضت اجتماعی و تغییر روحیات و طرز تفکر اجتماعی*، ترجمه دکتر محمد مظلوم خراسانی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

32. Betros, Gemma 1999, "Francois Furet: Finding 'Revolution'", within the French Revolution, *History*, V. 2, Issue 2, Brisbane (Australia), University of Queensland .

33. Graham, Robert, 1978, *Iran: The Illusion of Power*, London. Croom Helm.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی